

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

بحث در این مسئله هشتم عروه است که مرحوم امام این مسئله را مطرح نکرده است:

لو قصر المسافر اتفاقاً لا عن قصد فالظاهر صحة صلاته وإن كان الأحوط الإعادة بل وكذا لو كان جاهلاً بأن وظيفته القصر فنوى التمام لكنه قصر سهواً والاحتياط بالإعادة في هذه الصورة أكد وأشد.^[1]

گفته شد صاحب جواهر (قده) برای عبارت «لو قصر المسافر اتفاقاً»، سه تفسیر ذکر کرد. قدما قائل اند کسی که وظیفه اش قصر است اما نیت تمام می کند ولی عن غیر قصد نماز را قصرأ می خواند نمازش باطل است و باید اعاده کند، اما هم مرحوم سید و هم مرحوم بروجردی و ما نیز به تبع ایشان گفتیم نماز صحیح است. دلیل اصلی مان این است که قصر و اتمام متوقف بر قصد نبوده و از عناوین قصدیه نیست تا آن قاعده ای که صاحب جواهر فرموده: «ما قصد لم يقع و ما وقع لم يقصد» بخواند جاری بشود.

بررسی نحوه اعاده نماز در خارج از وقت

بنابراین طبق دیدگاه برگزیده، نماز صحیح است و نیاز به اعاده ندارد بحث تمام است، اما کسانی که می گویند نماز باطل است و نیاز به اعاده دارد، می گویند اگر در وقت بود همان نماز قصر را باید اعاده کند، اما اگر در خارج وقت بود اینجا کیفیت قضاء آیا باید قصرأ باشد یا اتماماً؟ بین شان محل خلاف است (یعنی بین همان قدمایی که می گویند نمازش باطل است و اگر در وقت اعاده نکرد و در خارج وقت می خواهد قضا کند):

1. جمعی مثل صاحب جواهر می گویند: باید قصرأ قضا کند، دلیلش این است که این شخص در وقت بحسب الواقع مکلف به نماز قصر بوده، پس به حسب واقع آنچه فوت شده نماز قصر است و موضوع قضا این است که آنچه فوت شده باید قضا کند، پس «يجب عليه القضا قصرأ».

2. در مقابل، شهید در زکری و مرحوم محقق اعرجی (که معروف به مقدس بغدادی است) می گویند: باید تماماً قضا کند، اینجا دلیل شان چیست؟ یکی از معانی «لو قصر المسافر» را روی مسئله جهل آوردیم، اینجا می گویند چون این شخص جهل داشته و جاهل است، پس آنچه خطاب اوست نماز تمام است و آدمی که سفر می رود و «جاهل بأن المسافر يجب عليه التقصير»، اگر نمازش را به نیت تمام شروع کرد، اما حال قصرأ تمام کرد اتفاقاً، آنچه خطاب به او متوجه است خطاب تمام است و شخص جاهل وظیفه اش طبق همان روایتی که خواندیم «إن قرئت عليه آية التقصير» (که قبلاً روایتش را مفصل خواندیم)، آنچه خطاب به آن متوجه است نماز تمام است «انقلب من القصر إلى التمام»، پس الآن هم باید همان را قضا کند. لذا دلیل ایشان آن است

که «بأنه لم يخاطب إلا بالتمام».

دلیل دیدگاه اعاده به صورت تمام

در اینجا تعلیلی که صاحب جواهر از قول ایشان نقل می‌کند آن است که «لأن جهله إنما كان بالموضوع»؛ یعنی مقدس بغدادی و مرحوم شهید در زکری می‌گویند: اگر جهل به حکم دارد «لا ينقلب التكليف، لا بالحكم الذي كان خطاب الجاهل به في الواقع القصر وإن عذر في اعتقاده ضرورة الفرق بين الجهل بالحكم و الجهل بالموضوع»، حالا ولو مشهور از آن روایت «ان قرئت عليه آية التقصير» جهل به حکم را استفاده می‌کنند، اما اینها می‌گویند اگر جهل به حکم داشته باشد لا ینقلب اما جهل به موضوع داشته باشد ینقلب، حرف اینهاست. لذا می‌گویند بین جهل به موضوع و جهل به حکم فرق است، صاحب جواهر می‌فرماید فهو كما ترى، این حرف درستی نیست.

اشکالات صاحب جواهر(قده)

ایشان می‌فرماید: اولاً کسی که جاهل به قصر باشد ولو به حسب الموضوع، «لو صلی تماماً ثم علم بعد ذلك لم يكن عليه الاعادة»، این اعاده ندارد، «فكان التكليف بالقصر في الحقيقة من مقومات موضوعه علم المكلف به»؛ می‌گوید این کسی که جاهل است اگر نماز را تماماً خواند اعاده ندارد؛ زیرا م از مقومات موضوع قصر علم به قصر است، طبق همان قانونی که قبلاً خواندیم مشهور می‌گویند: احکام «مشاركة بين العالم و الجاهل» مگر در این مورد استثنا شده است؛ یعنی «من أتم في موضع القصر».

صاحب جواهر می‌گوید: از مقومات موضوع وجوب القصر، علم مکلف به قصر است. لذا در مقابل شهید، صاحب جواهر می‌گوید جهل به حکم اولای از جهل به موضوع است، شما می‌گویید اگر جهل به موضوع داشته باشد باید نمازش را تماماً قضا کند اما جهل به حکم داشته باشد نه، در حالی که جهل به حکم اولی از جهل به موضوع است. در نتیجه ایشان می‌گوید: اقوی این است که در هر دو مسئله قصر قضا کند؛ هم جهل بالحکم و هم جهل بالموضوع «لأنه الفائت في الحقيقة»؛ آنچه در حقیقت از او فوت شده نماز قصر است.^[2]

بررسی روایات

در اینجا باید چند روایتی که خوانده شد بررسی شود که آیا از روایات «إن قرئت عليه آية التقصير يجب عليه الاعادة و إن لم تقرأ عليه آية التقصير لا يجب»^[3]، انقلاب حکم برای جاهل استفاده می‌شود یا خیر؟ طبق مبنای خود مشهور، یا این‌که از آن فقط معذوریت استفاده می‌شود؟

بررسی اشتراک احکام بین عالم و جاهل

مبنای ما این است که اصلاً احکام مشترک بین عالم و جاهل نیست، این را جای خودش اثبات و تنقیح کردیم، فعلیت احکام مختص به عالم است و احکام بالفعل برای جاهل جعل نشده است. گفتیم در این نظریه صاحب منتقی هم همین مبنا را دارد اما مشهور که می‌گویند احکام مشترک بین العالم و الجاهل، بعد این موارد قصر و اتمام و جهر و اخفات را استثنا می‌کنند، آیا مشهور با این استثنا می‌خواهند بگویند جاهل «إنقلب حكمه من القصر إلى التمام»؟ حال چه جهل به حکم و چه جهل به موضوع؟ یا این را نمی‌خواهند بگویند، بلکه می‌خواهند بگویند «الجاهل معذور لا يجب عليه الاعادة»؛ یعنی جاهل هم وظیفه‌اش قصر است و حال که تمام خوانده دیگر نیازی به اعاده ندارد و معذور است؟

به بیان دیگر؛ در اینجا دو بیان وجود دارد که غالباً در کلمات خلط شده است:

1. یک بیان این است که «الاحکام مشترک بین العالم و الجاهل» مگر در این دو مورد، اگر اینطور بیان کنیم به این معناست که در این دو مورد «انقلب الحكم من القصر إلى التمام»، «انقلب الحكم من الجهر إلى الاخفات».

2. این در حالی است که مشهور ملتزم به این نیستند، بلکه مشهور می‌گویند: «الجاهل غير معذور»، جاهل معذور نیست اما در این دو مورد معذور است، معذور به این معناست که باید نماز قصر می‌خوانده، فی موضع القصر نماز را تماماً خواند احتیاج به اعاده ندارد ولی معذور بودن معنایش انقلاّب الحکم نیست. مشهور حتی در این دو مورد قائل به انقلاّب حکم نمی‌شوند که بگویند جاهل «انقلب حکمه من القصر إلى التمام»، یا «من الجهر إلى الاخفات»، نه! حکم همان حکم است و می‌گویند معذور است.

روایت «إن قرئت عليه آية التقصير» نیز فقط معذوریت برای جاهل می‌آورد، حال که معذوریت آورد حق با صاحب جواهر است؛ یعنی می‌گوئیم این شخص مکلف به قصر است، الآن این آدمی که مکلف به قصر است «صَلَّى و سَلَّمَ فِي الرُّكْعَتَيْنِ اتِّفَاقاً» و شما مشهور می‌گوئید این باطل است و نیاز به اعاده دارد، حالا هم که وقت گذشته می‌خواهد قضا کند، آنچه این مکلف به او بوده نماز قصر است. به تعبیر صاحب جواهر آنچه واقعاً به او مکلف است قصر است و آنچه از او فوت شده نماز قصر است پس «يجب عليه القضا قصراً».

در اینجا هیچ کسی قائل به انقلاّب نشده مگر شهید و مقدس بغدادی، اما آنچه مشهور می‌گویند این است که «الجاهل المقصر غير معذور» مگر در این دو مورد معذور است؛ یعنی شارع می‌گوید من نماز تمام تو را به جای نماز قصر قبول می‌کنم، نه این که تو مکلف به قصر باشی و «انقلب الحكم من القصر إلى التمام»!

بنابراین باید درست معلوم شود که قاعده اشتراک آیا نتیجه‌اش درباره مستثنی انقلاّب است؛ احدی قائل به این سخن نیست جز این که لازمه کلام شهید و مقدس بغدادی است، اما دیگران همه می‌گویند انقلاّب نبوده و معذور است. آیا در هیچ جا جاهل معذور نیست؟! اگر یک کسی جهلاً نمازش را باطل خواند این باید تدارک ببیند، در وقت باید اعاده کند و در خارج وقت قضا کند، بلد هم نبوده ولی باید تدارک ببیند، در خیلی جاهای فقه در حج، روزه، و بسیاری از عبادات اگر کسی جاهل بود، بعد از رفع جهل باید خودش تدارک ببیند، اما اینجا در این دو مورد می‌گویند لازم نیست تدارک ببیند، در این دو مورد این معذور است و معنای معذوریت، انقلاّب الحکم نیست.

فرع دوم مسئله چهارم

تا اینجا یک قسمت از مسئله چهار را تمام کردیم: «لو تذكّر الناسى للسفر في اثناء الصلاة فإن كان قبل الدخول في الركعة الثالثة اتمّ الصلاة قصراً و اجتزأ بها»، فرض دیگر این است: «و إن تذكر بعد ذلك»؛ این شخص ناسی (که گفتیم ناسی موضوع یا حکم)، باید نماز شکسته می‌خواند نیت تمام کرد، حال بعد از رکوع رکعت ثالثه فهمید که وظیفه‌اش قصر است، مرحوم امام می‌فرماید: «بطلت و وجبت عليه الاعادة مع سعة الوقت»^[4]؛ اگر وقت موسع است باید اعاده کند، بعد برای موسع بودن می‌فرماید: «لو بادراك ركعة منه»؛ یعنی الآن یک رکعت وقت دارد باز باید نماز را اعاده کند.

عبارت «ادراك ركعة» روی قاعده «من ادرك ركعة فقد ادرك الوقت جميعاً» است، اما اگر فرض کنید که یک رکعت هم امکان اعاده‌اش نیست، مثلاً این شخص الآن در رکعت سوم یا چهارم است، الآن بخواهد کنار بگذارد، یک رکعت هم وقت ندارد تا اعاده کند چکار کند؟ آیا همین نماز را تمام کند؛ یعنی قائل شویم «بلزوم اتمامها و الاجتزاء بها»؛ برخی این نظر را دارند. بعضی هم گفتند این را باید رها کند اما بعداً باید قضا کند.

بنابراین در اینجا دو دیدگاه وجود دارد:

1. یک قول این است که این نماز را باید تمام کند، وقتی تمام کرد به همین هم باید اکتفا شود و بعداً نیازی به قضا هم ندارد.
 2. قول دوم (که از فرمایش مرحوم خوئی استفاده می‌شود) این است که این را رها کند و به اندازه یک رکعت هم وقت ندارد و وقت تمام می‌شود «اما يجب عليه القضاء».
- منشأ این اختلاف آن است که ما فرض کردیم این شخص ناسی است و متذکر می‌شود («لو تذكر الناسي للسفر»)، در اینجا مسئله «لو قصر المسافر اتفاقاً» را با آن مخلوط نکنید، ما لو قصر المسافر اتفاقاً را گفتیم سه تا تفسیر دارد: یکی جهل به موضوع، دوم جهل به حکم، سوم مسئله‌ی نسیان، ما گفتیم این فرع را امام(قده) مطرح نکردند و حتماً باید مطرح کنیم که مطرح کردیم و تمام شد، اما حال موضوع مسئله نسیان است، «لو تذكر الناسي للسفر»، این دسته از فقها می‌گویند: کسی که ناسی قصر بوده در وقت باید اعاده کند اما در خارج وقت نیاز به قضا ندارد. در اینجا الآن می‌گوئیم فرض این است که ناسی است، الآن هم این نمازش را رها کند در وقت امکان اعاده برایش نیست، در وقت که امکان اعاده برایش نیست، «إنقل إلى خارج الوقت» و خارج وقت هم می‌گوئیم ناسی نیاز به قضا ندارد.

آیا در اینجا ما آن قانون کلی را می‌توانیم پیاده کنیم یا نه؟ قانون کلی این است که «الناسي يجب عليه الاعادة في الوقت و لا يجب عليه القضاء خارج الوقت»، یا اینکه نه، این قانون جایی است که «تذكر بعد الوقت»؛ یعنی اگر کسی بعد از وقت فهمید به جای اینکه نماز دو رکعتی بخواند چهار رکعتی خوانده (ناسی را می‌گوئیم نه جاهل را، ناسی یعنی کسی که عالم به حکم و موضوع بوده یادش رفته، وقتی می‌خواست نماز را شروع کند یادش رفت نماز را نیت قصر کند و تماماً خواند اما تذكر بعد الوقت)، آیا از آن روایت نسیان استفاده می‌شود که «إذا تذكر بعد الوقت لا يجب عليه الاعادة»؟ یا از آن قانون و روایت استفاده می‌شود «إذا امکن له الاعادة في الوقت» باید اعاده کند، اما اگر کسی در وقت برایش امکان اعاده بود و نکرد این حتماً باید خارج وقت قضا کند.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

- [1]. العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج2، ص: 163، مسئله 8.
- [2]. «و يقوى في النظر الأول، لأن المخاطب به في الواقع وفي اللوح المحفوظ القصر، فهو الذي فاتته، وإن كان هو لو صلى تماماً في ذلك الوقت كان معذوراً، خلافاً للذكرى فقوى الثاني، بل اختاره المقدس البغدادي معللاً له بأنه لم يخاطب إلا بالتمام، لأن جهله إنما كان بالموضوع لا بالحكم الذي كان خطاب الجاهل به في الواقع القصر و ان عذر في اعتقاده، ضرورة الفرق بين الجهل بالحكم و الجهل بالموضوع، و هو كما ترى، خصوصاً بعد ما عرفت سابقاً من معذورية الجاهل بالقصر هنا بحيث لو صلى تماماً ثم علم بعد ذلك لم يكن عليه الإعادة، فكان التكليف بالقصر في الحقيقة من مقومات موضوعه علم المكلف به، فهو أولى بالواقعية المزبورة من الجهل بالموضوع الذي يمكن منع الاجتزاء فيه بما يقع منه من التمام لو تبين له في الوقت كون المقصد مسافة مثلاً كما سمعته سابقاً في الشرائط، و قاعدة الإجزاء قد ذكرنا غير مرة أن موردها الأمر في الواقع لا تخيل الأمر كما في الفرض.» جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام؛ ج14، ص: 352.
- [3]. «و بإسناده عن مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ عَنْ حَمَادِ بْنِ عِيسَى عَنْ حَرِيزٍ عَنْ زُرَّارَةَ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَا قُلْنَا لِأَبِي جَعْفَرٍ رَجُلٌ صَلَّى فِي السَّفَرِ أَرْبَعًا أَيْعِيدُ أَمْ لَا- قَالَ إِنْ كَانَ قُرِئَتْ عَلَيْهِ آيَةُ التَّقْصِيرِ- وَ فُسِّرَتْ لَهُ

فَصَلَّى أَرْبَعًا أَعَادَ - وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قُرِئَتْ عَلَيْهِ وَلَمْ يَعْلَمْهَا فَلَا إِعَادَةَ عَلَيْهِ. « التهذيب 3- 226 - 571؛ وسائل الشيعة؛ ج8، ص: 506، ح 11300 - 4.

[4]. «لو تذكر الناسي للسفر في أثناء الصلاة فإن كان قبل الدخول في ركوع الركعة الثالثة أتم الصلاة قصرا و اجتزأ بها، وإن تذكر بعد ذلك بطلت و وجبت عليه الإعادة مع سعة الوقت و لو بإدراك ركعة منه.» تحرير الوسيلة؛ ج1، ص: 263، مسئله 4.